

■ **محمد رضا کائینی**

عالم فرزانه و عارف نظر به پسر داز، زنده‌یاد آیت‌الله حاج شیخ محمدصادق (م‌حی‌الدین) حائری شیرازی، از نمادهای زسان آگاهی و اجتهاد روز آمد در میان روحانیت در دوران ما به شمار می‌رود. آن بزرگ به رغم مبارزات پیگیر با رژیم طاغوت در دوران پیش از انقلاب و نیز تصدی ۲۸ساله منصب خطیر نمایندگی ولی فقیه و امامت جمعه شهر شیراز، همواره از عرصه فره‌نگ و تولید فکر غافل نبود و اساساً ترجیح می‌داد پیشتر در این میدان حاضر باشد و به نیازهای جامعه پاسخ گوید. یادش گرامی باد. گفت‌وشنودی که پیش رو دارید، چندی قبل و در مقام ثبت خاطرات سیاسی آیت‌الله حائری با ایشان انجام گرفته‌است. امید می‌رم انتشار این سند تاریخی در موسم رحلت آن بزر گوار، موجب شادی روح او و بهره‌گیری تاریخ‌پژوهان و علاقه‌مندان گردد. ■■■

به عنوان سؤاَل نخست بفرمایید چه شد به سمت گرایش‌های سیاسی سوق یافتید؟
بسم الله الرحمن الرحیم. تا جایی که به خاطر دارم، از دوران کودکی در برابر فقری که گریبانگیر مردم بود و ظلّی که بر آنان می‌رفت، فوق‌العاده حساس بودم. یادم هست قبل از سال ۱۳۳۱ روزی داشتم از سر کوه‌چامان می‌امدم که دیدم مردی نشسته‌است و در حالی که گریه می‌کند، دستش را دراز کرده‌است که مردم به او کمک کنند.این منظره به‌قدری رویم تأثیر گذاشت که تا مدت‌ها گریه می‌کردم و از آن زمان زندگی‌ام تغییر کرد!
شما تعبیر جالبی با عنوان «انسان‌های به علاوه» و «انسان‌های منها» مطرح کرده‌اید. ظاهر مفهوم این تعبیر، از همان دوران‌ها در ذهن شما شکل گرفت. اینطور نیست؟
تقریباً. پس از اینکه دیپلم گرفتم و مشغول یادگیری دروس حوزوی شدم، عنوان اولین مطلبی که نوشتم، این بود. منظورم این بود که انسانی که تولیدش بیش از مصرف‌است، یک انسان به علاوه‌است و کسی که مصرفش بیش از تولید باشد انسان منهاست!

مثل وضعیت فعلی اقتصاد ما!

بله، بنده معتقدم قدرت پول ما به این علت اینقدر کاهش پیدا کرده و اقتصادمان به این روز افتاده‌است، دقیقاً همین است که جامعه منها شده‌ایم، یعنی به تولید اهمیت نمی‌دهیم، در حالی که در دنیای امروز، قدرت اقتصادی از قدرت نظامی خیلی مهم‌تر است.

علل دیگر گرایش‌های سیاسی در شما کدام بودند؟

اولین دلیل مقاومت مادر بود در برابر بی‌جایی اجباری رضاخان. ایشان حتی برای رفتن به حمام – که در کوجه خود ما هم بود- از خانه بیرون نمی‌رفت که یک وقت به جایشم حثت می‌نمود. در خانه هم که حمام نداشتم، بنابراین در آن دوره، دیگه‌های بزرگ را روی هیزم می‌گذاشتند و آب را می‌خوشاندند و ما را به این شکل می‌شستند. عمل بعدی، معلم دوره ابتدایی‌ام بود به نام امیرزا احمد عشر. ایشان در لایه‌لای درس ابتدائیت، شور مبارزه با حکومت را در شاگردانش تقویت می‌کرد.

به چه شکل؟
مثلاً به منبری‌هایی اشاره می‌کرد که علیه رژیم حرف می‌زدند. آن روزها ضبط صوت نبود و مأموران رژیم پای منبرهای می‌نشستند و یادداشت برمی‌داشتند.

و عامل دیگر؟
مطالعه قصص انبیا بود که پسر دم برایم تعریف می‌کرد و درباره مقاومت آنان در برابر ستمگران و طاغوت‌ها و راه درست مبارزه صحبت می‌کرد. همیشه هم در خانه ما مجلس روضه برگزار می‌شد- که یکی از عوامل مهم آشنا شدن کسانی که اهل مبارزه علیه ظلم هستند- می‌تواند باشد. امکان ندارد انسان پای منبر امام حسین(ع) بنشیند و با کمی تفکر، حسین زمان و شمره‌ا،بن‌سعد،خولی‌ها و یزیدها را تشخیص ندهد، کما اینکه مردم ما امام را به درستی به عنوان حسین زمان خود تشخیص دادند و با همراهی با ایشان، بزرگ‌ترین انقلاب تاریخ معاصر جهان را رقم زدند.

در بین متفکران و علما چه کسی روحیه مبارزه را بیش از همه در شما تقویت کرد؟
حضرت امام. خاطرم هست که در درس امام در مسجد سلماسی شرکت می‌کردم. حدود سال ۱۳۴۰ بود که امام روزی در خلال یکی از توصیه‌های اخلاقی خود، بحثی را مطرح کردند و فرمودند: «راه‌های اسلام را نشناختیم!» لحن ایشان به‌قدری تأثیر گذار بود که همه حاضر در آن جلسه، از جمله آقای مصباح به‌شدت به گریه افتادند. لحن امام ظاهر آعادی بود، اما همه متقلب شدید. شیوه امام برای ایجاد تحول اخلاقی در افراد، به همین شکل بود.

حضرت امام در دوران حیات آیت‌الله بروجردی، مسائل سیاسی را مطرح نمی‌کردند. در آن دوره شیوه سیاسی ایشان چگونه بود؟

همینطور است. مرحوم آیت‌الله بروجردی به مبارزه صریح اعتقاد نداشتند، البته همه تلاش ایشان صرفوق تقویت حوزه می‌شد که پس از دوره رضاخان و بگیر و ببندهای او، هنوز قوام لازم را پیدا نکرده بود. ایشان بیم آن را داشت که با مطرح شدن مسائل سیاسی به شکل صریح، حوزه در معرض خطر قرار گیرد و قوام لازم را پیدا نکند. حضرت امام هم در این دوره و به حرمت ایشان، فقط به اشاراتی اکتفا می‌کردند و صحبت‌هایشان چندان رنگ و بوی سیاسی نداشت. ایشان در دوران حیات آیت‌الله بروجردی طی دروسشان، به تربیت افراد می‌پرداختند و همان کسانی که در آن کلاس‌ها منقول شده بودند، بعدها توانستند نهضت امام را پیش ببرند.

از نخستین حرکت‌های صریح سیاسی امام چه خاطراتی دارید؟

پس از رحلت آیت‌الله بروجردی، در سال ۱۳۴۱ شمسی، لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی توسط دولت علم مطرح شد. امام صراحتاً با این لایحه مخالفت کردند و خواستار لغو آن شدند. لحن امام دقیقاً نشان می‌داد که ایشان به هیچ وجه سر آشتی با رژیم شاه را ندارند، در حالی که رژیم تصور کرده بود پس از رحلت آیت‌الله بروجردی،

دیگر کسی برای مقابله با آن در میدان نخواهد ماند، اما حالا می‌دید امام و پیروان ایشان در میدان هستند و قاطعانه ایستاده‌اند و تا به هدف نرسند، از پای نخواهند نشست. ابتدا امام با شیب ملایمی مبارزه را شروع کردند و به تدریج بر آن افزودند. بعدها هم که در نجف بحث ولایت فقیه را صراحتاً مطرح و زمینه‌های براندازی رژیم را فراهم کردند. امام زمانی دست به چنین اقدامی زدند که حتی جسورترین مبارزان هم جرئت طرح براندازی رژیم را نداشتند.

مضافاً بر اینکه جریان چه هم به‌شدت فعال بود.

همینطور است، حتی دانشجویان متدین دانشگاه‌ها هم به جریانات چپ تمایل پیدا کرده بودند. چپ‌ها هم در فکر براندازی رژیم بودند و با تبلیغات گسترده و پیگیری توانسته بودند ۹۹در صد جوانان را جذب کنند. در نتیجه تعداد جوانان نمازخوان و پیرو مراجع بسیار کم بودند. امام با بیسان طرح براندازی، این امتیاز را از جریان چپ گرفتند و جوانان متدینی را که ممکن بود به گروه‌های چپ گرایش پیدا کنند، به جریانات اسلامی متمایل کردند و تحول عظیمی را پدید آوردند.

از روزهای نخست آشنایی خود با حضرت امام خاطره خاصی دارید؟

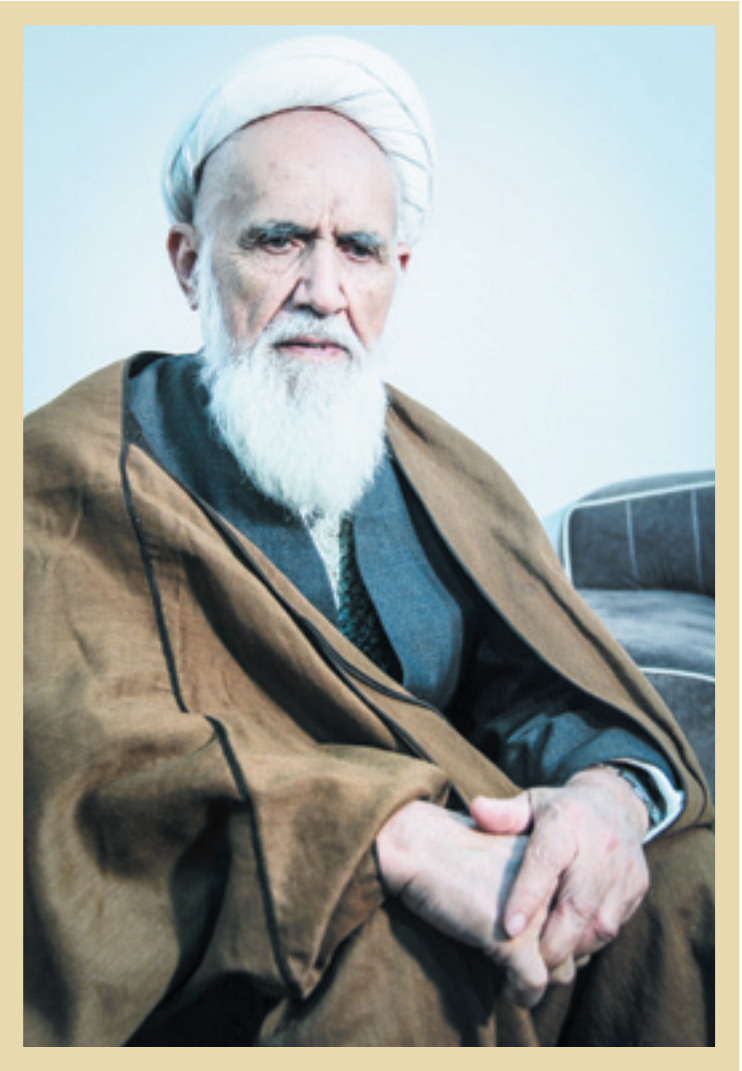
من هنوز معمم نشده بودم که به درس امام می‌رفتم. زیاد هم سؤال داشتم، اما در بین درس نمی‌پرسمید و می‌گذاشتم حرف‌هایشان تمام شود و می‌رفتم و مقابل ایشان می‌نشستم و سؤال را مطرح می‌کردم. جالب اینجاست که بار اول وقتی ایشان پاسخ‌مخ را دادند، چنان محو زیبایی چهره ایشان شدم که اصلاً نفهمیدم چه می‌گویند!برای خود ایشان هم جالب بود که یک شاگرد غیر معمم چطور اینقدر برای فهمیدن این مسائل شوق و شور نشان می‌دهد.

هنگامی که اسام را تبعید کردند چه کردید؟

نتوانستم جای خالی امام را در قم تحمل کنم و به شیراز رفتم.

شیوه سا یر مراجع چه تفاوتی با شیوه امام داشت؟

یادم هست که عده‌ای از بازاری‌های تهران به قم آمدند و سایر مراجع افرادی را به نمایندگی خود فرستادند



«خاطره‌ها و ناگفته‌هایی از یک زندگی انقلابی»

در گفت‌وشنود با زنده‌یاد آیت‌الله محی‌الدین حائری شیرازی

گریه یک فقیر به من انگیزه مبارزاتی داد

که بروند و با بازاری‌ها صحبت کنند اما امام فرمودند: من نماینده ندارم و خودم صحبت می‌کنم.

آن بازاری‌ها با چه هدفی قصد ملاقات با مراجع را داشتند؟

آنها می‌خواستند تکلیف خودشان را از نظر فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی بدانند و با همین حرکت امام متوجه شدند که چه باید بکنند. آنها آمده بودند از ظلم براندازی رژیم را فراهم کردند. امام زمانی دست به جرت طرح براندازی رژیم را نداشتند.

باید از چه کسی بیروی کنند.

ویژگی ممیز ایشان از دیگر مراجع چه بود؟
ایشان از همان ابتدا مشروط حرکت نکردند، حتی شنیدم آقایان مراجع جلسه‌ای گذاشته بودند و امام نظر خود را در اعلامیه‌ای نوشته و به آنجا برده و گفته بودند: بدون هیچ ملاحظه و مسامحه‌ای، این اعلامیه را صادر خواهیم کرد. هنگامی که ایشان علیه فراندوم موضع‌گیری قاطعی کردند، مأموران رژیم در روز شهادت امام صادق(ع) به مدرسه فیضیه حمله کردند و ضمن کشتن یکی از طلاب، عده زیادی از طلبه‌ها را مورد ضرب و شتم قرار دادند و زخمی کردند. این مجلس را آیت‌الله گلپایگانی برگزار کرده بودند و خودشان هم در آنجا حضور داشتند که به ایشان هم اسائه‌دب شد. داماد ما مرحوم آیت‌الله ملک حسینی هم در آن قضاپایز خمی شدند. آقای ملک حسینی با آن بدن مجروح عکس می‌گیرد و برای شایر فارس -که بسیار به ایشان اعتماد و اعتقاد داشتند- می‌فرستد. این کار در برانگیختن شایر علیه رژیم، تأثیر بسیار زیادی داشت.

حضر تعالی اشاره کردید پس از تبعید امام به شیراز رفتید. در آنجا مبارزات خود را چگونه ادامه دادید؟
یک روز مشغول پیدا کردن راهی برای رفع مزاحمت زنبورها از خانه بودم که برادرم مرا صدا زد و گفت: کسی جلوی در خانه ما منن کار دارد. رفتم و دیدم یک نفر آمده‌است و تقاضا می‌کند بروم و در جایی صحبت کنم.
کجا؟
مسجد شمشیر گران!

معارف

کفتوگو ۸۸۴۹۸۴۷۹

در ششرا بط فعلی ما، تبدیل به بحران شده‌است و بسیاری از نخبگان سیاسی را ایجاد و حفظ کنند. قطعاً تجربیات از ششمنند شما در این زمینه می‌تواند راهگشا باشد؟

جوانان دنبال سخن و مطلب تازه هستند و حرف‌های کهنه و تکراری آنها را دلزده می‌کند. از آن مهم‌تر اینکه جوانان به خاطر فطرت پاکشان، خیلی زود تشخیص می‌دهند آیا شما به حرفی که می‌زنید اعتقاد دارید؟ و به قولی دل و زبانتان یکی هست یا نیست؟ از همه مهم‌تر اینکه باید به اصل انسان‌شناسی فطرت و طبیعت اعتقاد داشته باشیم، چون این یک نظام، دستگاه و بستر تحلیل است، بنابراین هر سؤالی را که به این دستگاه بدهید به شما جواب می‌دهد. برای پاسخ به سؤالات بی‌شمار جوانان هم باید از دستگاه استفاده کرد.

درباره دستگاه فطرت و طبیعت بیشتر توضیح دهید.

دستگاه فطرت و طبیعت، همان شیوه سنجش عقل و جهل است که در قرآن آمده و قادر است به همه سؤالات پاسخ بدهد. جوان‌ها دلشان می‌خواهد شما به مسائل اصلی زندگی آنها بپردازید و به اصطلاح آنها در باغ باشید. به این ترتیب شما می‌توانید به فطرت آنها نزدیک شوید. جوانان حرف علمی و منطقی می‌خواهند و از کلی‌بافی و حرف‌های تکراری و مهم‌ خوشش نمی‌آیند. آنها می‌خواهند به نتایج روشن و قطعی برسند و از افتادن در دام اصطلاحات و تعبیر مبهم خوششان نمی‌آید. امام دقیقاً به این دلیل موفق بودند که روان و دقیق و متمركز بر موضوع صحبت می‌کردند و به حاشیه نمی‌رفتند. هیچ‌وقت هم حرف تکراری نمی‌زدند. باید به جوانان اعتماد کرد و نسبت به آنها خوش‌بین بود. نباید همین که در آنهاضعفی را مشاهده کردیم، تصور کنیم مسلمان نیستند. جوانان دغدغه و سوز دارند و هیچ چیزی مهم‌تر از این نیست.

جنابعالی که با جوانان رابطه نزدیک داشتید، فکر می‌کنید چسرا جوانان مسلمان و متدین ما در دوران نهضت به دام التقاط افتادند؟

جوانان ما برای مبارزه با رژیم شاه به مبارزه مسلحانه روی آوردند و برای دیدن آموزش‌های نظامی به فلسطین و لبنان می‌رفتند. در آنجا ابتدا به آنها آموزش‌های ایدئولوژیک می‌دادند و درباره چه‌گوارا و امثال او صحبت می‌کردند و اینها هم وقتی برمی‌گشتند، یک جورهایی چه‌گوارایی شده بودند!اوایل نمازشان را هم می‌خواندند، اما کم‌کم آن نگاه در شناخت آنها هم تأثیر گذاشت و دستگاه شناخت دیالکتیک را پذیرفتند. طبیعی است وقتی در شناخت انسان لغزش پیدا شود، دچار التقاط می‌شود و بین اعتقادات سنتی و شیوه‌های مبارزاتی او فاصله می‌افتد. کسانی که اعتقادات سنتی و مذهبی در آنها قوی‌تر بود، توانستند خود را مهار کنند و آنهایی که ضعیف‌تر بودند به سمت جریان التقاط کشیده شدند. مجاهدین خلق هم که با کسی شوخی نداشتند وقتی می‌دیدند کسی حاضر نیست زیر بار مرام آنها برود، با او تسویه حساب می‌کردند و او را از میان برمی‌داشتند!

به نظر شما روشنفکران دینی در این ماجرا نقشی نداشتند؟

اگر منظور تان مرحوم بازرگان و جریان منتسب به اوست، باید بگویم ایشان یک مسلمان سنتی، مسجدرو و معتقد به امام زمان (عج) بود. خانواده‌اش هم متدین بودند. حساب ایشان با بسیاری از روشنفکران فرق می‌کرد و در حالت روشنفکری حاد نداشت، منتها می‌خواست برای مسائل تعدی، وجه تعقلی درست کند. شیوه تدریس ایشان هم بسیار جالب و فوق‌العاده و در واقع بر خلاف اساتید امروز-که دانشجویان کپی کار پرورش می‌دهند- شیوه مجتهد‌پروری بود، کپی‌کاری‌ای که امروز گریبان آموزش ما را گرفته‌است. مخصوصاً در علوم انسانی، مصیبت بزرگی است. ایشان وقتی می‌خواست درسی را شروع کند ابتدا مشکلی را مطرح می‌کرد و خودش جواب نمی‌داد و از دانشجو می‌خواست برود و جواب سؤال را پیدا کند. این شیوه علمی، دانشجو را قوی و صاحب تفکر پرورش می‌کرد. ایشان همین شیوه اثبات علمی را می‌خواست در مسائل و احکام دینی هم به کار ببرد که با مراجع تقلید دچار اصطکاک شد و مشکلاتی پیش می‌آمد. نگاه مهندس ساززگان به جریان مجاهدین خلق چه بود؟

آقای بازرگان می‌گفت اینها جوان و خام هستند و اگر در برابر آنها صبر پیشه کنیم به‌تدریج با تجربه می‌شوند و اشکالاتشان برطرف می‌شود!

نظر امام در این باره چه بود؟

امام کتاب‌های اینها را مطالعه کرده بودند و می‌گفتند: مبنای شناخت اینها دیالکتیک است که با مبنای شناخت اسلام نمی‌خواند، بنابراین اختلاف آنها با اسلام، ریشه‌ای و مبنایی است و با تجربه و گذر زمان حل نمی‌شود.
به نظر شما غیر از علتی که ذکر کردید- که التقاط از خارج برای جوانان ما به ارمان آورده شد- دیگر چه علتی در گرفتار شدن مجاهدین به التقاط مؤثر بود؟

بخشی هم به عدم فهم آنان از فقه برمی‌گردد. اما وقتی می‌خواستند برای پیشبرد کارهایشان به بانک دستنیز بزنند، چون می‌دانستند یک فقیه چنین اجازه‌ای را به آنها نخواهد داد، مسئله تقلید

۹ جوان ۵۲۶۹

را کنار گذاشتند و بر اساس استنباط خودشان عمل کردند. آنها در زمینه مبارزات سیاسی، خود را صاحب نظر می‌دانستند و می‌گفتند نیازی به پرسش از فقها نداریم!.. و وقتی روحانیون به آنها اعتراض کردند، رابطه خود را بسا روحانیت قطع کردند. کار به جایی رسید که اگر کسی ارتباط خود را بسا روحانیون قطع نمی‌کرد، او را خودی نمی‌دانستند. روحانیون از نظر اعضای سازمان مجاهدین، عناصر بیگانه تلقی می‌شدند. ابتدای التقاط، از انقطاع مجاهدین خلق از روحانیت شروع شد و انتهایش به اینجا انجامید که اگر کسی نمازش ترک می‌شد، این را قدمی مثبت در سپر تکاملی او تلقی می‌کردند! بالاخره هم صراحتاً اعلام کردند مار کسبیت شده‌اند و آب پاکی را روی دست همه ریختند و امتیاز بزرگی به رژیم شاه دادند. در مجموع التقاط از زمانی پررنگ شد که سازمان مجاهدین خلق مسئله مرجعیت و تقلید از مرجع را انکار کرد.

نظر شما درباره تأثیر آرای دکتر شریعتی بر طیف گسترده‌ای از جوانان چه بود؟

آن موقع که در مدرسه حقانی بودم، همیشه در جدالی که بین طرفداران و مخالفان دکتر شریعتی پیش می‌آمد، می‌گفتم: «روی فرد تکیه نکنید، ما که با افراد خصومت و تقابل نداریم، ما از اسلام حرف می‌زنیم، اگر آرای فردی مطابق اسلام بود چه بهتر، اگر نبود حرفش را رد می‌کنیم و نیازی نیست از خود او بد بگویم.» بارها از من خواستند در تأیید یا تکذیب ایشان حرف بزنم و من اکیداً می‌گفتم: «دراره حرف هر شخص حرف نمی‌زنم بلکه مبنای اصول را بیان می‌کنم و صحت و سقم آرای افراد مشخص می‌شود. اگر در حیطه اشخاص افتادید، بیرون آملن از این ورطه کار ساده‌ای نیست.»

علمای شیراز در انقلاب سهم زیادی داشتند. به نقش آنها در انقلاب هم اشار‌های داشته باشید.

بعضی از روحانیون شیراز به قدری قوی و مؤثر بودند که توانستند از آدم‌های خلاف، مؤمنین خوب و قوی بسازند. یکی از آنها آیت‌الله امیرزا نورالدین شیرازی بود که روحانی بسیار معتقدی بود و برای اجرای امر به معروف و نهی از منکر، مجموعه قوی و خوبی را گرد خود جمع کرده بود. ایشان عالم جلیل‌القدری بود و رساله هم داشت. در مسائل اجتماعی هم در شیراز حرف اول را می‌زد. در هوای سرد، خودش برای اقرا زغال می‌برد و اگر کسی بیمار می‌شد، پزشکان را بسیج می‌کرد. موقعی که کسروی ادعا کرد هیچ یک از علما نمی‌توانند به من جواب بدهند، ایشان این کار را کرد. پاسخ‌هایش در کتاب «کسر کسروی» چاپ شده‌اند. ایشان قبل از انقلاب از دنیا رفت، اما اثر گذاری‌اش هنوز هم ادامه دارد. دیگری آیت‌الله حاج شیخ بهاء‌الدین محلاتی از علمای بسیار برجسته شیراز بود که دیواره مواضع روشن‌بینانه‌ای را اتخاذ می‌کرد. همواره شهید آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب است که روحانی پاک و مذهبی بود و به خودسازی علاقه زیادی داشت. ایشان عمیقاً به ولایت فقیه معتقد نبود و ولایت امام را بر خود بسیار جدی می‌دانست. ایشان دعای کمیل‌های سوزناک و باحالی می‌خواند و بر تربیت جوانان اهتمام فراوان داشت. بیم ایشان و آقای محلاتی تفاهم کاملی وجود داشت و به همین دلیل، روحانیت فارس دارای انسجام و هماهنگی کم‌ظنری بود.

مرحوم آیت‌الله ربانی شیرازی چطور؟
ایشان پیشتر در قم بود و بعد از پیروزی انقلاب، به عنوان نماینده امام به شیراز آمد و بعضی از نهادها را به وجود آورد. انسان بسیار مخلص و کم‌ظنری بود.

جنابعالی کل‌چند بار زندانی و تبعید شدید؟

اولین بار در سال ۱۳۴۵ دستگیر شدم، سپس در سال ۱۳۴۸. بعد هم مرا به قومن تبعید کردند. در سال ۱۳۵۱ دستگیر و به مدت هفت ماه زندانی شدم. آخرین بار در سال ۱۳۵۳ بود که در سوم آبان سال ۱۳۵۴ ازاد شدم.

قدری از نظر زمانی به جلو بیاییم. چه شد که پس از ۲۸ سال از امامت جمعه شیراز استعفا کردید؟

قرار بود جراحی شوم و نامه استعفا‌ی خود را از امامت جمعه، خطاب به مقام معظم رهبری می‌خواستم مسئله انتقال امامت جمعه به صورت آرام انجام شود و شسوی وارد نشود. این کار موجب شد برایم فراغتی حاصل شود تابشتر به فعالیت‌های علمی خود و گفت‌وگو با جوانان و دانشجویان ببر دازم.

به عنوان سؤاَل پایانی، تحلیل خود را از دوران رهبری آیت‌الله خامنه‌ای بفرمایید.

پاسخ شما را با یک خاطره می‌دهم. یک بار در اوایل سال ۶۸از ایشان پرسیدم:«بعد از اتمام دوره ریاست جمهوری، چه خواهید کرد؟» ایشان گفتند:«به حوزه برمی‌گردم و کار آخوندی می‌کنم، مگر اینکه امام مسئولیت دیگری را به عهده‌ام بگذارند. اگر ایشان به من امر کنند که بروم و رئیس عقیدتی سیاسی زاندارمری سراوان هم شوم، تردید نخواهم کرد.» کس دیگری هم جز من و ایشان و خدا نبود که این سخن را بشنود. ایشان دو بار هم در دوران ریاست جمهوری به شیراز آمدند و نماز ایشان را از نزدیک مشاهده کردم که وقتی الله‌اکبر می‌گویند، از دنیا منفک می‌شوند. به هر حال در همان جلسه و در پاسخ بنده فرمودند: «همه چیز را به اختیار امام گذاشتم‌ام و هر چه را که امر کنند، اطاعت خواهم کرد.» به نظر من همین خاطره، کلید شناخت حالات و روحیات ایشان است.